

بررسی روایت التجاء ابو ایوب انصاری
به قبر پیامبرصل الله علیه و آله و
سلم



بررسی روایت التجاء ابو ایوب انصاری به قبر پیامبرصل الله علیه و آله و سلم

روایات فراوانی در کتب اهل سنت وجود دارد که تا زمان ظهور وهابیت مورد اتفاق بود و هیچ اشکالی به آنها وارد نمی‌شد. با ظهور تفکر وهابیت و مخالفت بسیاری از روایات با اعتقادات آنها، در سند و دلالت این دسته از روایات خدشه، و آنها را رد کردند. یکی از این روایات، که با اعتقادات این تفکر در تضاد است، روایت التجاء ابو ایوب انصاری، صحابی بزرگ پیامبر، به قبر ایشان است. این روایت از چند حیث با اعتقادات وهابیت ناسازگار است و لذا آنها بر آن اشکال کرده‌اند. در این نوشتار به بررسی شبهات سندی و دلالتی وهابیان بر این روایت می‌پردازیم.

مقدمه

«خالد بن زید بن کلیب (کعب) بن ثعلبه خزرجی مدنی» معروف به «ابو ایوب انصاری» [1] از بزرگان اصحاب رسول خداصل الله علیه و آله و سلم بود. وی در همه جنگ‌ها و غزوات پیامبرصل الله علیه و آله و سلم شرکت می‌کرد و در شمار سابقین در اسلام بود و در بیعت عقبه دوم در مکه مکرمه جزء آن هفتاد و سه نفری بود که با رسول خداصل الله علیه و آله و سلم مخفیانه بیعت کردند و از نخستین کسانی بود که اسلام را پذیرفت و در این بیعت از هر گونه حمایت و فداکاری از پیامبرصل الله علیه و آله و سلم کوتاه‌نهی نکرد. او میزبان رسول خداصل الله علیه و آله و سلم در مدینه و از بزرگان انصار است. [2] ابو ایوب از یاران مخلص و حامیان خاص امیرالمؤمنین ع بود. وی از جمله صحابه بزرگ رسول خدا بود که پس از رحلت پیامبر به دفاع از حق امامت امام علی ع پرداخت [3] و پس از قتل عثمان از نخستین کسانی بود که با امام علی ع بیعت کرد. او از آن پس در کنار امیرالمؤمنین ع در سه نبرد جمل، صفین و نهروان حضور یافت. [4]

در دنیای اسلام جریان‌های انحرافی همواره مشکل ساز بوده‌اند. در این میان فرقه ضاله وهابیت سهم بسزایی دارد. اعتقادات نوظهور وهابیان مشکلاتی را برای مسلمانان و جهان اسلام پدید آورده است. وهابیت در مسائلی چون مس و تقبیل قبر پیامبرصل الله علیه و آله و سلم، سماع موتی و استغاثه با جمهور مسلمانان اختلاف دارد. روایت التجاء ابو ایوب انصاری در تمامی این مسائل با اعتقادات وهابیان در تضاد است. در صورت صحت این روایت، جواز تمامی این مسائل ثابت شده، اتهام شرک از مسلمانان برداشته خواهد شد.

آنچه بیشترین بحث را در این روایت به خود اختصاص داده است، مس قبر و ... به منظور تبرک توسط زائران است. شورای دائمی مفتیان وهابی می‌گوید: «توجه پیدا کردن مردم به این مساجد و مسح کردن دیوارها و محراب‌ها و تبرک به آنها بدعت و نوعی شرک و شبیه به عمل کفار در جاهلیت است». [5] این در حالی است که هیچ یک از فرق اسلامی به این صورت فتوا نداده‌اند. در ادامه به اقوال علمای اسلام اشاره خواهد شد.

بحث دیگری که در این روایت به طور جدی مطرح است مسئله سماع موتی است. وهابیان منکر سماع موتی هستند و آن را فقط در صورت خرق عادت می‌پذیرند. این امر در حالی است که جمهور مسلمانان، حتی افراد مورد قبول وهابیت همچون ابن تیمیه، ابن قیم، ابن کثیر،

محمد امین شنقیطی و ... سماع موتی را قبول دارند. در این روایت، استغاثه و پناه آوردن ابو ایوب انصاری به پیامبرصل الله علیه و آله و سلم نیز مطرح است. در حالی که وهابیان منکر استغاثه به غیرخداوند هستند. در ادامه به دیدگاه های آنها در این مسائل اشاره خواهد شد.

متن روایت

در مسند احمد بن حنبل آمده است:

حدثنا عبد المَلِك بن عَمْرٍو حدثنا كَثِيرٌ بن زَيْدٍ عن دَاوُودَ بن أَبِي صَالِحٍ قال أَقْبَلَ مَرَوَانَ يَوْمًا فَوَجَدَ رَجُلًا وَاضِعًا وَجْهَهُ عَلَى الْقَبْرِ فقال أْتَدْرِي ما تَصْنَعُ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ فإذا هو أَبُو أَيُوبَ فقال نعم جِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ- ولم آتِ الْحَجَرَ سمعت رَسُولَ اللَّهِ- لا تَبْكُوا على الدِّينِ إذا وَلِيَهُ أَهْلُهُ وَلَكِنْ ابْكُوا عَلَيْهِ إذا وَلِيَهُ غَيْرُ أَهْلِهِ؛ [6] از داوود بن ابی صالح نقل شده است که روزی مروان دید که شخصی صورتش را بر قبر پیامبر- گذاشته است؛ پس گفت: آیا می دانی چه کاری را انجام می دهی؟ نزدیک آمد و دید که آن شخص ابو ایوب انصاری است. ابو ایوب گفت: بلی من آمده ام پیش رسول خدا- و پیش سنگ نیامده ام. از رسول خدا- شنیدم که می فرمود: برای دین گریه نکنید زمانی که افراد شایسته حاکم باشند؛ ولی زمانی گریه کنید که ناهلان حکومت می کنند.

تصحیح روایت

این روایت را حاکم در مستدرک و ذهبی در تلخیص مستدرک تصحیح کرده اند. حاکم می گوید: «این حدیثی صحیح الاسناد است که شیخین آن را ذکر نکرده اند». [7] سیوطی در الجامع الصغیر این روایت را صحیح دانسته است. [8] سمهودی نیز این روایت را در وفاء الوفا ذکر کرده و گفته است: «احمد به سند حسن آن را روایت کرده است». [9] او در جای دیگری سند روایت را بررسی کرده، می گوید: «این روایت را سبکی در رد بر ابن تیمیه در مسئله زیارت نقل کرده است و گفته است: عدم تمسح بر قبر از مسائل اجماعی نیست». [10] امام حافظ زین الدین عبدالرئوف مناوی نیز، پس از ذکر روایت، آن را حسن می داند. [11]

حمزه الزین از پژوهشگران مشهور اهل سنت، در تحقیق بر کتاب مسند احمد، سند این روایت را «صحیح» دانسته، در ردی صریح تمام منکران این روایت و بحث توسل را خائن می داند: سند روایت صحیح است. کثیر بن زید را احمد بن حنبل ثقه دانسته است و ابن معین و ابن عدی او را قبول دارند. ابن عمار موصلی، ابن سعد، ابن حبان او را توثیق کرده اند. اما نسائی او را تضعیف کرده است. ابوزرعه او را سست می داند و عده ای تمسک به تضعیف نسائی و ابوزرعه کردند و تمام این توثیقات را ترک کردند تا اینکه این روایات را تضعیف کنند، ولی قول تضعیف خطاست. زیرا حاکم و ذهبی در مستدرک ج 4، ص 515، این روایت را صحیح السند دانسته اند، با اینکه معلوم است اینهایی که روایت را تضعیف کردند خودشان در جاهای دیگر کثیر بن زید را توثیق کرده اند و معنای این کار این است که اینها بر طبق هوای نفسشان و به نفع مذهبشان توثیق و تضعیف می کنند و این کار در حد ذاتش خیانت علمی است، اما چرا این روایت را تضعیف کردند؟ می گویند در این روایت دلیلی برای فائلان به جواز تمسح به قبور است و این سقوط علمی برای آنها محسوب می شود و آیا ابو ایوب انصاری خودش را به قبر پیامبر- می کشید؟ اینها از هر روایتی که نزدیک شدن به قبر را ثابت کند، عقده و کینه دارند؛ و این روایت بزرگ ترین دلیل بر بطلان مذهب آنان است، و از خائنان علم انتظاری غیر از این نمی رود، مذهبشان معلوم نیست. اینها (وهابی ها) گاهی می گویند حنبلی هستند و گاهی می گویند لامذهب اند؛ و اینها حتی از حنابله نیز پیروی نکردند ... و این طور نیستند که مذهب خاصی برای خودشان داشته باشند بلکه در مذهب مثل مار هستند. [12]

این روایت در کتب بسیاری نقل و به آن استناد شده است. [13]

شبهات مربوط به سند روایت

شبهه اول: ضعف داوود بن ابی صالح

در چند کتاب به وجود داوود بن ابی صالح در سند این روایت اشکال شده است. البانی در *سلسلة الأحادیث الضعيفة* او را ضعیف می داند. او تصحیح حاکم و ذهبی را نیز نقل کرده، آن را از اوهام آنان شمرده است. [14]

عبدالرحمن دمشقیه در کتاب الاستدلال بالسنة النبوية عند الشيعة گفته است: روایت ضعیف است. این روایت را ابن عساکر در کتاب تاریخش ذکر کرده است. حاکم گفته است صحیح است و این از اوهام حاکم است. زیرا در آن داوود بن ابی صالح هست که ذهبی درباره او گفته است: «حجازی لا يعرف» و حافظ در تهذیب نیز با او موافق است. پس چه صحتی دارد؟ [15]

در چند کتاب دیگر نیز این اشکال ذکر شده است. [16]

شبهه دوم: ضعف کنیر بن زید

عده ای نیز به وجود کنیر بن زید در سند روایت اشکال کرده اند. [17] عبدالرحمن بن سعید دمشقیه درباره کنیر بن زید می گوید:

حافظ درباره کنیر بن زید نیز گفته است: «صدوق یخطئ» و نسایی نیز او را تضعیف کرده و ابن معین گفته است: «لیس بذاک». سبکی در *شفاء السقام*، جواز مس قبر نبی را بر این حدیث متوقف کرده است و این خود دلیل بر این است که او در این مسئله متیقن نبوده است. حال که حدیث ضعیف است، ما اجماع اهل علم مبنی بر منع مس قبر را، که نووی نقل کرده، رها نمی کنیم. [18]

شبهه سوم: ضعف مطلب بن عبدالله بن حنطب

در کتاب *توضیح العبارة فی الرد علی صاحب کتاب (رفع المنارة)* درباره روایتی که در معجم طبرانی آمده، گفته شده است:

روایت دیگر نیز مشکل وجود مطلب بن عبدالله بن حنطب دارد. علایی در *جامع التحصیل* (ص 281) گفته است: بخاری گفته است برای مطلب بن حنطب غیر از سخن او «حدثنی من شهد خطبة النبی»، از هیچ یک از صحابه چیزی نشنیده ام. و ابو حاتم گفته است: اکثر احادیث مطلب بن حنطب مراسیل هستند، او غیر از سهل بن سعد و انس و سلمة بن اکوع و نزدیکان او، کسی از صحابه را ندیده است. حافظ نیز درباره او در *تقریب التهذیب* (ص 949، ت 6756) گفته است: «صدوق کثیر التدلیس والارسال من الرابعة». [19]

پاسخ شبهات سندی

اعتبار مسند احمد

کتاب مسند احمد از کتب معتبر نزد اهل سنت است که در بین آنان جایگاه خاصی دارد. ابن حجر عسقلانی در مقدمه کتاب *مختصر زوائد مسند البزار* می گوید: «اگر حدیثی در مسند حنبل باشد به خاطر جلالت آن نیازی نیست که به مصنف دیگری اسناد داده شود». [20] همچنین، او در کتاب *القول المسدد* درباره مسند احمد می گوید: «مصنف عظیمی است که امت آن را تلقی به قبول و تکریم کرده اند. امام مردم (احمد) آن را حجت قرار داده تا در زمان اختلاف به آن رجوع کنند». [21] همچنین، در کتاب *تعجیل المنفعة* تمام احادیث مسند را معتبر دانسته، می گوید: «عده ای در مسند احمد و شیوخ آن ادعای صحت کرده اند و حافظ ابوموسی مدینی در این زمینه نوشته ای دارد و حق این است که غالب احادیث آن نیک است و احادیث ضعیف آن دارای متابع هستند». [22]

سیوطی نیز در مقدمه جمع الجوامع (الجامع الكبير) تمام روایات مسند را مقبول می داند و می گوید: «هر روایتی که در مسند احمد هست مقبول است و روایات ضعیف آن، قریب به حسن است».[23] شوکانی هم در نیل الاوطار می گوید: «گفته شده احادیثی را که امام احمد در مسندش درباره آنها سکوت کرده است، برای احتجاج مناسب است».[24]

ابن تیمیه نیز روایات مسند احمد را به دلیل نقل از افراد ثقه، قابل احتجاج دانسته است: مردم در مصنفاتشان چند گروه اند: عده ای از آنان، از کسانی که معلوم است دروغ می گویند روایت نمی کنند، مثل مالک و شعبه و عبدالرحمن بن مهدی و أحمد بن حنبل. این افراد از افراد غیرثقه روایت نمی کنند و حدیثی را که می دانند از شخص کذاب است نقل نمی کنند. پس احادیث کذاب هایی که تعمد در کذب دارند را نقل نمی کنند.[25]

او در جای دیگری نیز عدم نقل از افراد کذاب را از شروط احمد در مسند دانسته، می گوید: «شروط او (یعنی احمد) در مسند این است که از افراد معروف به کذب روایت نقل نکند، هرچند در آن احادیث ضعیف وجود دارد. شرط او در مسند بهتر از شرط ابی داوود در سننش است».[26] ابن تیمیه در موردی دیگر، روایات مسند را قابل احتجاج و آن را بهتر از سنن ابی داوود می داند: «غالب و اکثر احادیث آن (مسند احمد) خوب است و می توان به آن احتجاج کرد و احادیثش بهتر از احادیث سنن ابی داوود است».[27]

ابوموسی مدینی در خصائص مسند الامام أحمد در خصوص مسند احمد گفته است: این کتاب، اصلی بزرگ و مرجعی مطمئن برای اصحاب حدیث است که از احادیث فراوان و مسموعات زیاد برگزیده و آن را امام و مرجع و ملجأ هنگام تنازع قرار داده است ... امام احمد گفت این کتاب را از هفتصد و پنجاه هزار حدیث جمع آوری کردم تا هر زمان مسلمانان در حدیث رسول الله (ص) اختلاف کردند به آن رجوع کنند، اگر در آن بود حجت است و گرنه حجت ندارد.[28]

در این کتاب درباره دقت احمد در نقل روایات آمده است: «(احمد) روایت نکرده مگر از افرادی که صدق و دیانتشان نزد او ثابت بوده است».[29] ابوموسی مدینی قائل است که بسیاری از روایات بود که او برای پسرش می خواند ولی در کتاب مسند ذکر نکرده است. زیرا می خواست در مسند به غیر از ثقات نقل نکند و در غیر مسند مابقی را ذکر می کرد.[30] ابوموسی در ادامه می گوید: «احمد گفت قصد کردم در مسند احادیث مشهور را نقل کنم و با این کار مردم را زیر سایه الهی ترک کنم».[31] ابن الجزری نیز در کتاب المصعد الاحمد می نویسد: «حافظ ابوالقاسم اسماعیل تیمی گفته است جایز نیست گفته شود که در مسند روایات سقیم وجود دارد، بلکه در آن روایات صحیح و مشهور و حسن و غریب هست».[32]

کتاب المصعد الاحمد، مشایخ احمد در مسند را بررسی کرده، به توثیق رجال مسند پرداخته و آنان را توثیق کرده است.[33]

رجال سند

همان طور که گذشت، حاکم و ذهبی روایت را تصحیح کرده اند و تمام راویان را معتبر دانسته اند. تمام رجال آن ثقه بوده اند و غیر از اشکال بعضی به داوود بن ابی صالح و کثیر بن زید، مابقی رجال آن معتبر هستند. البته داوود بن ابی صالح و کثیر بن زید، هم دارای جرح هستند و هم دارای تعدیل، که در این بخش به بررسی آن می پردازیم:

الف. داوود بن ابی صالح [34]

در مورد داوود بن ابی صالح علاوه بر تعدیل، تضعیف نیز ذکر شده است. اما نکته ای قابل توجه وجود دارد که باید ابتدا به آن پرداخت. بخاری در کتاب تاریخ کبیر و ابن ابی حاتم در الجرح

والتعديل و مزی در تهذیب الکمال و ابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب، دو نفر را با نام داوود بن اَبی صالح ذکر می کنند: 1. داوود بن اَبی صالح مزنی (لیثی)؛ 2. داوود بن اَبی صالح مولی الأنصار التمار المدنی (حجازی). [35] ظاهراً در کتب جرح و تعدیل بین این دو نفر خلط شده و طبق آنچه ابن ابی حاتم و مزی گفته اند تضعیفات مربوط به داوود بن اَبی صالح مزنی است و راوی روایت التجاء ابو ایوب انصاری، داوود بن اَبی صالح حجازی بوده که از ابو ایوب انصاری روایت نقل کرده است. کثیر بن زید نیز از داوود بن اَبی صالح حجازی روایت نقل کرده که او هم تضعیف نشده است. [36] شاهد دیگر بر این مطلب این است که افرادی چون ابن عدی و ابوزرعه و دیگران که گفته اند از داوود بن اَبی صالح (لیثی) فقط حدیث نبوی «إذا استقبلتک المرأتان فلا تمر بینهما...» [37] نقل شده است ناظر به همین امر است. زیرا داوود بن اَبی صالح حجازی از نافع روایت نقل نمی کند. [38]

ابن حجر عسقلانی نیز، که درباره داوود بن اَبی صالح سخن می گوید، بین آن دو فرق گذاشته، قید حجازی را آورده و بعد تعدیل کرده است تا خلط بین این دو نفر نشود: داود بن اَبی صالح حجازی مقبول. [39] البانی نیز به این مطلب اذعان دارد. وی می گوید: «اما قول مناوی که گفته است: «و داوود بن اَبی صالح قال ابن حبان: یروی الموضوعات» از اوهام اوست. زیرا این شخص متأخر از اوست و از نافع روایت نقل می کند». [40] پس می توان تمامی تضعیفات ذکرشده در کتب درباره داوود بن اَبی صالح را به دلیل خلط بین این دو شخصیت دانست و تضعیفات را متوجه داوود بن اَبی صالح مزنی کرد و راوی روایت التجاء ابو ایوب را از آن تضعیفات بریء شمرد. با صرف نظر از مطلب فوق این روایت دارای متابیع نیز هست و بر فرض که داوود بن اَبی صالح ضعیف باشد، وجود متابیع ضعف روایت را جبران می کند. چنان که ابن تیمیه در این خصوص می گوید: «تعدد طرق و کثرت آن موجب تقویت روایت می شود و حتی گاهی علم به آن حاصل می گردد، هرچند ناقلان آن فجار و فساق باشند». [41]

ابن عساکر طریق دیگر را این چنین ذکر کرده است:

أخبرنا أبو سهل بن سعدويه أنا عبد الرحمن بن أحمد بن الحسن أنا جعفر بن عبد الله نا محمد بن هارون نا محمد بن بشار ثنا أبو عامر نا كثیر بن زید عن داوود بن اَبی صالح أخبرنا أبو غالب وابو عبد الله ابنا اَبی علی قالوا أنا أبو الحسين بن الأبنوسی أنا أحمد بن عبید بن الفضل أنا محمد بن الحسين بن محمد نا ابن اَبی خيثمة نا إبراهيم ابن حمزة نا سفیان بن حمزة عن كثیر یعنی ابن زید عن المطلب یعنی ابن عبد الله بن حنطب قال جاء أبو ایوب الأنصاری ...». [42] همچنین، در المعجم الكبير طبرانی [43] و وفاء الوفا [44] و ... نیز این روایت نقل شده است که به جای «داوود بن اَبی صالح»، «المطلب بن عبد الله بن حنطب» آمده است. در علم حدیث به این پیروی در روایت «متابعت» می گویند. لذا با این متابعت، ضعف روایت جبران می شود. علمای حدیث به این گونه روایات که ضعف دارند ولو اینکه طریق دیگری نیز داشته باشند که ضعف آنها را جبران کند، روایت حسن لغیره می گویند که معتبر و قابل احتجاج است. شاید تضعیف کسانی که به سند روایت اشکال کرده اند نیز به همین سبب بوده است که این متابعت را ندیده اند یا دقت نکرده اند.

برخی از علمای اهل سنت نیز این روایت را حسن دانسته اند. صالحی شامی می گوید: «و روی الامام أحمد بسند حسن ...». [45] مناوی نیز می گوید: «و اسناده حسن». [46] البته منظور آنها حسن لذاته است. زیرا قاعده این است که از اطلاق لفظ «حسن» یا «صحیح» در عبارات علما، لذاته بودن برداشت می شود و معلوم است که حسن لذاته از حسن لغیره اعتبار بیشتری دارد.

ب. کثیر بن زید [47]

کثیر بن زید در برخی روایات ملقب به «ابن مافنه» [48] یا «ابن صافنه» [49] (به نام مادرش) است. ابن حجر در *تهذیب التهذیب* درباره او می گوید:
عبد الله بن أحمد از پدرش نقل می کند که گفت: «ما أرى به بأساً». عبدالله بن دورقی از ابن معین نقل می کند که گفت: «لیس به بأس». معاویه بن صالح و دیگران از ابن معین نقل می کنند که گفت: «صالح» و ابن عمار موصلی گفته است: «ثقه» و ابوزرعه نیز گفته است: «صدوق فیه لین» و ابوحاتم گفته است: «صالح لیس بالقوی یکتب حدیثه» و ابن عدی گفته است: «وتروی عنه نسخ ولم أر به بأساً وأرجو أنه لا بأس به» و ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده است. [50]

ابن عدی نیز توثیقات وی را ذکر کرده است: «یحیی بن معین گفته است کثیر بن زید ثقه است ... و کثیر بن زید از غیر ولید بن رباح احادیث زیادی دارد که من آنها را منکر نمی دانم و در حدیثش اشکالی نمی بینم و امیدوارم اشکالی نداشته باشد». [51]

همان طور که گذشت، حمزه الزین در تحقیق مسند احمد درباره کثیر بن زید گفته است:
احمد بن حنبل، کثیر بن زید را ثقه دانسته است و ابن معین و ابن عدی او را قبول دارند، ابن عمار موصلی، ابن سعد، ابن حبان او را توثیق کرده اند. اما نسائی او را تضعیف کرده است. و ابوزرعه او را سست می داند و عده ای تمسک به تضعیف نسائی و ابوزرعه کرده اند و تمام این توثیقات را ترک کردند تا اینکه این روایات را تضعیف کنند. و قول تضعیف خطاست. زیرا حاکم و ذهبی در مستدرک ج 4، ص 515، این روایت را صحیح السند دانسته اند، با اینکه معلوم است اینهایی که روایت را تضعیف کردند خودشان در جاهای دیگر کثیر بن زید را توثیق کرده اند و معنای این کار این است که اینها بر طبق هوای نفسشان و به نفع مذهبشان توثیق و تضعیف می کنند و این کار در حد ذاتش خیانت علمی است. [52]

سمهودی نیز در *وفاء الوفا* درباره کثیر بن زید می گوید:

احمد با سند حسن روایت کرده است ... هیثمی گفته است: حدیث را احمد و طبرانی در *الکبیر* و *الأوسط* نقل کرده اند و در آن کثیر بن زید است که جماعتی او را توثیق کرده اند و نسائی و غیره او را تضعیف کرده اند. اما من می گویم او همان طور که در تقریب آمده، است: «صدوق یخطئ»؛ و یحیی نیز از طریق او روایت کرده است و همچنین سبکی به توثیق او اعتماد کرده است. [53]

مرّی، در *تهذیب الکمال فی أسماء الرجال*، درباره کثیر بن زید گفته است: «ابن حبان او را در کتاب ثقات ذکر کرده است ... بخاری در کتاب *القراءة خلف الامام* و در کتاب *الأدب* و أبو داوود و ترمذی و ابن ماجه از او روایت نقل کرده اند». [54] و ابن حجر عسقلانی درباره کثیر بن زید می گوید: «کثیر بن زید الأسلمی أبو محمد المدنی بن مافنه، صدوق ... و از طبقه هفتم است». [55] در جای دیگری ابن حجر می گوید افرادی چون ابن حزم و ... که کثیر بن زید را تضعیف کرده اند در واقع بین او و کثیر بن عبدالله بن عمرو بن زید خلط کرده اند و خطیب نیز بین آن دو فرق قائل شده است و آن را تشابه اسمی می داند. [56]

البانی نیز درباره کثیر بن زید می گوید: «کثیر بن زید را احمد و جماعتی توثیق کرده و نسائی و غیره او را تضعیف کرده اند ... و حافظ در *التقریب* گفته است: صدوق یخطئ. من نیز می گویم: مثل او (کثیر بن زید) در شواهد حسن الحدیث است». [57] علاوه بر این، در خصوص تضعیفات البانی باید بگوییم که او هر جا که روایتی مطابق با عقیده اش باشد پذیرفته است، ولی اگر روایتی را مطابق عقایدش نبیند به راحتی تضعیف می کند. حسن سقاف در اثبات تناقضات او

سه جلد کتاب به نام *تناقضات الألبانی الواضحات* نوشته است. لذا تضعیفات او اهمیت ندارد. برای مثال درباره کثیر بن زید در اینجا اشکال کرده است و در جای دیگری می گوید: «وکثیر بن زید؛ صدوق یخطیء». [58]

ج. مطلب بن عبدالله بن حنطب

مطلب بن عبدالله بن حنطب نیز که در طریق دیگری به جای داوود بن ابی صالح ذکر شده است، ثقة است و حتی البانی درباره او گفته است: «المطلب بن عبد الله، صدوق». [59] البانی روایاتی را که مطلب بن عبدالله بن حنطب در سند آن است صحیحه می داند و این توثیق اوست. ذهبی و ابن ابی حاتم نیز درباره مطلب بن عبدالله بن حنطب گفته اند: «قال ابوزرع: ثقة». [60] ابن حبان نیز او را در کتاب ثقات ذکر کرده است [61] و ابن حجر در التلخیص الحبیر او را صدوق می داند. [62] علاوه بر این روایت، کثیر بن زید از مطلب بن عبدالله بن حنطب روایات دیگری نیز نقل کرده است. [63]

بررسی متن روایت

در این روایت جناب ابو ایوب انصاری سر بر قبر پیامبر گرامی اسلامصل الله علیه و آله و سلم نهاده است و با ابراز مشکلات خود به پیامبرصل الله علیه و آله و سلم، به ایشان پناه آورده است. این روایت در چند مسئله تبرک، سماع موتی و استغاثه با عقاید وهابیان در تعاض است که در ادامه به بررسی این موارد می پردازیم.

الف. تبرک به قبر

همان طور که تقی الدین سبکی در *شفاء السقام* گفته است، [64] یکی از چیزهایی که از این روایت به خوبی فهمیده می شود بحث تبرک و تمسح به قبر نبیصل الله علیه و آله و سلم است که مروان به آن اعتراض کرده است و جناب ابو ایوب در پاسخ گفته است: «من نزد پیامبر آمده ام نه نزد سنگ». این مطلب برخلاف ادعای وهابیان است. زیرا آنها منکر تبرک اند.

صالح بن فوزان، در کتاب التوحید، می گوید:

یکی دیگر از بدعت ها، تبرک جستن به مخلوقات است که از نوع بت پرستی و نیرنگ است و با آن غارتگران، اموال مردم ساده را به ناحق می خورند ... لذا تبرک به اماکن و آثار شخص زنده و مرده حرام است. چون اگر شخص معتقد باشد که آن چیز برکت می دهد، شرک ورزیده است و اگر معتقد باشد که زیارت و لمس کردن آن سبب حصول برکت از طرف خدا می شود در این صورت مرتکب عملی شده که وسیله افتادن به دام شرک است ... صحابه به خانه، قبر و اماکنی که پیامبر در آنجا نماز خوانده و نشسته بود پس از وفاتش تبرک نمی جستند. [65]

در فتاوی دیگر وهابیان نیز این نکته به خوبی نمایان است. آنها می گویند:

توجه مردم به این مساجد هفت گانه و دیگر مساجد، برای شناخت آثار یا مسح دیوارهایش و تبرک به آنها، بدعت و نوعی از شرک و شبیه به عمل کفار جاهلیت نسبت به بت هایشان است. پس واجب است بر هر مسلمانی که این عمل را ترک، و برادران مسلمان خود را بر ترک آن نصیحت کند. [66]

ب. سماع موتی

مسئله دیگری که از این روایت به دست می آید بحث سماع موتی است. زیرا طبق این روایت جناب ابو ایوب انصاری برای ابراز مشکلی به پیغمبر اکرمصل الله علیه و آله و سلم بر سر قبر ایشان رفته بود و اگر پیامبر نمی شنید کار او بیهوده می شد. این مسئله، خلاف ادعای وهابیان در مسئله سماع موتی است. از کلمات و فتاوی وهابیان عصر حاضر به دست می آید که آنها سماع موتی را قبول ندارند و لذا درصدد رد آن هستند. برای نمونه، به استفتای زیر، که

از مجمع دائمی افتاء عربستان پرسیده اند، توجه بفرمایید:
در کتاب فتاوی امام سیوطی آمده است که مرده صدای مردم، مدح و ثنای آنان درباره خود و
گفتار بازماندگان را درباره خود، می شنود و همچنین، مرده کسانی که او را زیارت می کنند می
شناسد و اینکه مردگان به زیارت همدیگر می روند. آیا این مطالب درست است؟ [67]
جواب: اصل این است که مردگان صدای زندگان را نمی شنوند مگر در جایی که دلیل خاص وارد
شده باشد. دلیل ما بر عدم سماع مردگان این آیه است که رسول خدا- را مخاطب قرار داده و
می فرماید: «تو نمی توانی مردگان را بشنوانی»، و نیز می فرماید: «تو نمی توانی مردگان در
قبرها را شنوا سازی». [68]

وهابیان برای توجیه این موارد، ساده ترین راه را برگزیده اند و آن اینکه همه حوادث، آیات و
روایاتی را که نتوانسته اند منکر شوند، معجزه شمرده اند و احادیث دیگر را چون با دیدگاه آنها در
تعارض است، ضعیف و مردود دانسته اند. [69] البانی می گوید: «بدان که اینکه اموات می
شنوند یا نمی شنوند امری غیبی و از امور برزخ است که کسی غیر از خداوند آن را نمی داند.
پس فحص در آن با بیان آراء و اقیسه جایز نیست و باید اثباتاً و نفیاً، طبق نص عمل کرد». [70]

این همان مبنای گروه افتای عربستان است. لذا در استفتائات این گونه پاسخ داده اند:

اصل در اموات این است که آنها ندای کسانی که صدایشان می کنند را نمی شنوند ... از این
اصل، آنچه به دلیل صحیح ثابت شده است استثنا می شود؛ مانند شنیدن کلام پیامبر گرامی
اسلام- توسط کفار اهل قلب پس از جنگ بدر، و نماز پیامبر گرامی اسلام- به همراه پیامبران
در شب اسراء و سخن گفتن او با پیامبران هنگامی که به آسمان عروج کرد، و از این جمله
است نصیحت حضرت موسی ع به پیامبر ما که از خدا خواست بر پیامبر و امت وی در نماز
تخفیف قائل شود ... که همه اینها از معجزات و خوارق عادات است. [71]

معلوم می شود که آنها قضیه اهل قلب و ... را خرق عادت و معجزه می دانند. عبدالرحمن بن
ناصر السعدی، از علمای وهابی، در کتاب *تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان* این
گونه می نویسد: «اگر آنان را بخوانید صدایتان را نمی شنوند. زیرا آنان جماد و اموات هستند ...
و اگر بر فرض بشنوند جواب شما را نمی دهند. زیرا آنان مالک چیزی نیستند». [72] همچنین،
شیخ عبد الله أبوبطین در کتاب *تأسیس التقدیس فی کشف تلبیس داوود جرجیس* می گوید:
«کسی که متصف به عدم شنیدن و عدم استجابت یا یکی از این دو باشد، شرعاً و عقلاً
خواندنش ممتنع است». [73] همان طور که مشاهده می شود وهابیان سماع اموات را، در غیر
خوارق عادت، انکار می کنند و سخن گفتن با آنها را لغو و ممنوع می دانند.

ج. استغاثه

مطلب دیگری که از این روایت استفاده می شود، استغاثه و التجاء جناب ابو ایوب انصاری به
پیامبرصل الله علیه و آله و سلم است. زیرا جناب ایوب برای ابراز شکایت از حاکم وقت به رسول
خدا پناه برده بود. این مطلب نیز از جانب وهابیان انکار شده است و مرتکبان آن را مشرک می
دانند. ابن تیمیه در این باره چنین می گوید: «اگر کسی به شخصی که از دنیا رفته، بگوید مرا
کمک کن، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم پیروز گردان و امثال این درخواست ها که فقط خدا
بر آن قدرت دارد، آشکارا مرتکب شرک شده و واجب است توبه کند و الا چنین شخصی
کشتنش واجب است». [74]

ابن باز نیز می گوید: «و اما صدا زدن میت و استغاثه به او و طلب مدد از او، همه از انواع شرک
اکبر است و از عمل عبادت کنندگان بت ها در عهد پیامبر(ص) است». [75] همچنین، در ادامه
چنین می گوید: «هر کس گوید ای رسول خدا! ای نبی خدا! ای محمد! کمک کن مرا، دریاب

مرا، یاری کن مرا، شفا ده مریضان مسلمین را، هدایت کن گم شده مسلمین را و مانند آن، برای خدا شریک در عبادت قرار داده است».[76]
نمونه های این فتاوی بسیار است. در این قسمت به همین مقدار بسنده می کنیم.

برخی اشکالات وارد بر متن روایت

بر متن این روایت اشکالاتی وارد شده است که در ادامه بررسی می کنیم:
نکارت

ارنؤوط در حاشیه بر مسند احمد گفته است: «در متن روایت نکارت است».[77] عبدالرحمن دمشقیه در این زمینه گفته است:

این حدیث علاوه بر ضعفش، اشکال بزرگی دارد و آن اینکه چگونه ابو ایوب سرش را روی قبر نهاده، در حالی که قبر با زمین هم سطح بوده است. زیرا اگر این کار را انجام داده باشد به صورت ساجد درمی آید؛ و آیا هیچ عاقلی گفته است که صحابه بر قبر پیامبر- سجده می کرده اند؟ قبر پیامبر بارز و مرتفع نبوده است... شارع بوسیدن هیچ سنگی به غیر از حجرالاسود را سنت قرار نداده است و ما هیچ سنگ سفید یا پرتقالی رنگی را بر آن قیاس نمی کنیم. خداوند برای کسانی که حب خدا و رسول را دارند اداء حج یا عمره و بوسیدن حجرالاسود را مشروع کرده است نه بوسیدن این دیوار یا آن دیوار را!.[78]

عدم صراحت در تبرک

البانی گفته است: «روایت در اینکه مسح ابو ایوب، برای تبرک جستن بوده، صریح نیست... و محققین از علما، مثل نووی و غیره، تمسح بر قبور را انکار کرده اند و گفته اند این کار از اعمال نصاری است».[79]

پاسخ اشکالات متن

چنان که علامه امینی فرموده است: «این داستان به ما خبر می دهد که منع از توسل به قبور طاهره از زمان صحابه از بدعت های اموی ها و گمراهی های آنهاست و از هیچ یک از صحابه، انکار توسل به قبر پیغمبر و تبرک به آن، غیر از زاییده بیت بنی امیه، مروان حکم، شنیده نشده است».[80]

منابع تاریخی و روایی، حال مروانیان و موضع پیامبرصل الله علیه و آله و سلم نسبت به آنها را به خوبی شرح داده است.[81] امروز نیز همان سخنان از زبان وهابیت جاری شده است. آنچه منکران در نکارت روایت نقل کرده اند پذیرفتنی نیست. زیرا در روایت نامی از سجده نیامده است، بلکه ابو ایوب فقط صورت خود را بر قبر نهاده بود. چنان که در روایت آمده است: «وَأَضِعَا وَجْهَهُ عَلَى الْقَبْرِ» و کلمه «وجه» دلالتی بر پیشانی و موضع سجده ندارد. بر فرض که قبر پیامبرصل الله علیه و آله و سلم صاف بوده و مرتفع نباشد چه اشکالی دارد کسی سر بر روی قبر حضرت گذاشته باشد و با پیامبر سخن بگوید؟ آیا هر سر بر زمین گذاشتنی سجده است؟ لزوماً این گونه نیست که هر کس سر بر زمین گذاشته باشد را ساجد بنامیم. ابو ایوب انصاری از فرط ناراحتی و عجز، سر بر قبر نهاده بود. کمالینکه ذیل روایت نیز اشاره به این دارد که او برای شکایت از حاکم نزد پیامبرصل الله علیه و آله و سلم آمده بود.

اینکه گفته اند: «فقط حجرالاسود را می توان بوسید و هیچ سنگ دیگری قابل بوسیدن نیست» هم قابل مناقشه است. زیرا به همان مناط که حجرالاسود را می توان به عنوان سنگی مقدس بوسید و کعبه را می توان تعظیم کرد، دیگر سنگ ها و اشیایی را که پیامبر و اولیای دین متبرک کرده اند نیز می توان تعظیم کرد و بر آن بوسه زد. حجرالاسود سنگی بهشتی است که دستان حضرت ابراهیم ع و دیگر انبیاء(آن را لمس کرده است، در حالی که قبری که ابو ایوب بر آن افتاده

بود اشرف مخلوقات و سرور کائنات محمد مصطفیصل الله علیه و آله و سلم را در بر داشت. پیامبر کسی است که ابراهیم و دیگر انبیا به طفیلی وجود او آمده اند و ارزش این دو قابل قیاس نیست. لذا به همان مناط و به طریق اولی می توان قبر پیامبرصل الله علیه و آله و سلم را به عنوان تبرک لمس کرد.

علما نیز در مشروع بودن تبرک به قبر پیامبر اشکال نکرده اند. برخی فقط به عدم استحباب شرعی آن اشاره کرده اند و اصل این عمل را بدعت یا حرام ندانسته اند. عبدالرحمن بن قدامه می نویسد:

مسح کردن دیوار قبر پیامبر- و بوسیدن آن مستحب نیست. در یک نقل از احمد آمده که می گوید حکم آن را نمی دانم. اثرم می گوید اهل مدینه را دیدم که قبر پیامبر- را لمس نمی کنند، بلکه در کناری می ایستند و سلام می دهند. ابوعبدالله (احمد بن حنبل) می گوید ابن عمر نیز چنین انجام می داد. او می گوید اما درباره منبر، ابراهیم بن عبدالله بن عبدالقاری روایت می کند که او ابن عمر را دید که دستش را بر محل نشستن پیامبر- بر روی منبر گذاشت و سپس دست خود را بر صورتش کشید. [82]

نووی، که او را مدعی وجود اجماع بر ترک مس قبر می دانند، بعد از نقل کلامی از ابوموسی در این باره می گوید: «... و نیز به خاطر اینکه استلام دو رکن شامی کعبه مستحب نیست؛ چون سنت نبوده است، با اینکه استلام دو رکن دیگر آن مستحب است. با این وصف، مس قبور به طریق اولی مستحب نیست و خداوند به حکم این مسئله دانایتر است». [83] البته محیی الدین نووی در جایی دیگر می گوید: «گفته اند مسح با دست و بوسیدن قبر پیامبرصل الله علیه و آله و سلم مکروه است، بلکه ادب اقتضا می کند که از قبر دور باشد، همان طوری که در حال حیات حضرت نزد او حاضر می شدند. این سخن درستی است که علما گفته اند و بر آن اجماع و اتفاق دارند». [84]

وهابیان این کلام نووی را به عنوان دلیل ذکر کرده اند، اما از این کلام نووی، حرمت تبرک به قبر و ... فهمیده نمی شود. سمهودی نیز در خصوص اجماع نقل شده از نووی می گوید: عزّ (عزالدین بن جماعه) می گوید در کتاب *العلل و السؤالات* عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش روایت ابی علی بن صوف را از او نقل کرده که عبدالله گفت از پدرم درباره مردی که منبر رسول خدا- را مس می کند و به آن تبرک می جوید و آن را می بوسد و همین کار را با قبر آن حضرت به امید ثواب انجام می دهد، پرسیدم، او گفت این کار اشکال ندارد. عزالدین بن جماعه می گوید این سخن، اجماع منقول از نووی را باطل می کند. می گویم (سمهودی): نووی به نقل اجماع، تصریح نکرده و لکن قوت کلامش اجماع را می فهماند. [85]

برخی از علما حکم کراهت را در صورتی دانسته اند که برای تبرک نباشد، اما در صورتی که برای تبرک باشد این حکم را ندارد. با این بیان می توان حکم کراهت منقول از نووی را نیز توجیه کرد. زرقانی مصری مالکی در شرح *المواهب* گفته است: «بوسیدن قبر شریف پیامبر، مکروه است مگر اینکه به قصد تبرک باشد که در این صورت کراهت ندارد، چنان که رملی بر این اعتقاد است». [86]

شیخ ابراهیم باجوری نیز در حاشیه خود بر شرح ابن قاسم غزی بر متن شیخ ابی شجاع در *فقه الشافعی* گفته است:

بوسیدن قبر و استلام آن مکروه است و همین حکم را تابوتی که بالای قبر می گذارند نیز دارد. و همچنین بوسیدن درگاه ها هنگام داخل شدن برای زیارت اولیا مکروه است، مگر اینکه به قصد تبرک باشد که در این صورت کراهت ندارد و اگر به خاطر ازدحام جمعیت و مانند آن، مثل اختلاط

مردان و زنان، از این کارها عاجز باشد، همان طوری که در زیارت سید احمد بدوی اتفاق می افتد، در جایی که بدون زحمت امکان توقف وجود دارد بایستند و هرچه می تواند (قرآن) قرائت کند و با دست خود یا چیز دیگر به قبر اشاره کند و سپس آن را ببوسد؛ چون علما تصریح کرده اند به اینکه اگر (زائر) از استلام حجرالاسود عاجز باشد، جایز است که با دست یا عصایش به آن اشاره کند و سپس آن را ببوسد. [87]

در مقابل، اقوال بسیاری بر جواز و استحباب لمس کردن و بوسیدن قبور اولیای الهی و در رأس آنها پیامبر اسلامصل الله علیه و آله و سلم وجود دارد. ابن حجر در این باره می نویسد:

بعضی از علما از مشروع بودن بوسیدن ارکان کعبه، جایز بودن بوسیدن هر چیزی را که مستحق تعظیم باشد از آدم و غیر آن، برداشت کرده اند؛ اما حکم بوسیدن دست آدمی، در کتاب الادب می آید و اما درباره غیر آدمی از امام احمد نقل شده است که از او درباره بوسیدن منبر و قبر پیامبر- پرسیدند، او این مسئله را بی اشکال دانست، ولی بعضی از پیروان او صحیح بودن آن را بعید شمرده اند. و از ابن ابی صیف یمانی (یکی از علمای شافعی مکه) جایز بودن بوسیدن مصحف (قرآن) و اجزای حدیث و قبور صالحان، نقل شده است. [88]

ذهبی در خصوص روایتی که کراهت داشتن عبدالله بن عمر در بوسیدن قبر پیامبرصل الله علیه و آله و سلم را می رساند می گوید:

او از این کار کراهت داشت، زیرا آن را اسائه ادب می دانست. از احمد درباره مس و بوسیدن قبر نبوی پرسیدند، هیچ اشکالی در آن ندید ... اگر گفته شود: «آیا صحابه این گونه عمل می کردند؟» گفته می شود آنان پیامبر را در حال حیات دیده بودند و دستانش را بوسیده بودند و نزدیک بود برای آب وضویش کشته شوند. آنان موهای مطهرش را در روز حج اکبر تقسیم کردند و هر گاه (ایشان) آب دهانش را بیرون می ریخت، با دست آن را گرفته و به صورت خود می مالیدند. از آنجا که ما این توفیق عظیم نصیبمان نشده است خود را برای احترام و بزرگداشت و بوسیدن و مسح کردن بر قبر ایشان می اندازیم. آیا ندیده ای ثابت نعمانی چه کرد؟ او دستان انس بن مالک را می بوسید و بر صورت می نهاد و می گفت دستی است که دستان رسول الله- را لمس کرده است. [89]

شواهد تاریخی نیز از تبرک جستن حضرت زهرا&، بلال و دیگران به قبر پیامبرصل الله علیه و آله و سلم حکایت می کند.

نتیجه

از این روایت می توان استفاده های فراوانی کرد. از جمله برای اثبات سماع موتی و خطاب قرار دادن پیامبر، درخواست از ایشان، توسل، استغاثه و تبرک جستن به قبر نبی می توان به آن استناد کرد. با توجه به مضمون روایت، جناب ابو ایوب انصاری سر را بر قبر نهاده است و با پیامبر اکرمصل الله علیه و آله و سلم از مشکلات زمانه سخن گفته و به ایشان متوسل شده و استمداد می کند. وهابیان برای اینکه این روایت را منافی با بسیاری از اعتقادات خویش دیده اند، آن را رد کرده اند، اما هیچ یک از دلایل آنها پذیرفتنی نیست و این روایت را نمی توان غیرمعتبر دانست. بر فرض صحت اشکال در یکی از سندها، با وجود سند دیگر روایت تقویت، و حسن می شود و برای احتجاج مفید است.

منابع

1. أباطین، عبد الله بن عبد الرحمن، *تأسيس التقديس في كشف تلبیس داوود بن جرجیس*، تحقیق: عبد السلام بن برجس العبد الکریم، بی جا: مؤسسة الرسالة، 1422ق.
2. ابن اثیر، *اسد الغابة في معرفة الصحابة*، قاهره: محمد ابراهیم و احمد عاشور، 1970م.

- ابن جزری، شمس الدین أبی الخیر محمد بن محمد، **المصعد الأحمـد فی ختم مسند الامام أحمد**، ریاض: مكتبة التوبة، 1410ق.
- ابن تیمیة حرانی، احمد بن عبدالحلیم، **مجموع الفتاوی**، تحقیق: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، مدینه منوره: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، 1416ق.
- ، **منهاج السنة النبویة**، تحقیق: محمد رشاد سالم، بی جا: جامعة الامام محمد بن سعود الاسلامیة، چاپ اول، 1406ق.
- ، **زیارة القبور**، بی جا: الرئاسة العامة لاداره البحوث العلمیة والافتاء والدعوة والارشاد، 1413ق.
- ابن حجر عسقلانی، **إتحاف المهرة بالفوائد المبتكرة من أطراف العشرة**، تحقیق: مركز خدمة السنة والسيره، با إشراف د زهير بن ناصر الناصر، مدینه: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف و مركز خدمة السنة والسيره النبویة، چاپ اول، 1415ق.
- ، **التلخیص الحبیر فی تخریج أحادیث الرافعی الكبير**، بی جا: دار الكتب العلمیة، چاپ اول، 1419ق.
- ، **القول المسدد فی الذب عن المسند للامام أحمد**، قاهره: مكتبة ابن تیمیة، چاپ اول، 1401ق.
- ، **تعجیل المنفعة بزوائد رجال الأئمة الأربعة**، تحقیق: د. إكرام الله إمداد الحق، بیروت: دار البشائر، چاپ اول، 1996م.
11. ، **تقريب التهذيب**، تحقیق: محمد عوامه، دار الرشید، سوریه: چاپ اول، 1406ق.
12. ، **تهذيب التهذيب**، هند: مطبعة دائرة المعارف النظامیة، چاپ اول، 1326.
- ، **فتح الباری شرح صحیح البخاری**، إخراج و تصحیح: محب الدین خطیب، تعلیقات: عبد العزیز بن عبد الله بن باز، بیروت: دار المعرفة، 1379ق.
- ، **لسان المیزان**، تحقیق: دائرة المعارف النظامیة هند، بیروت: مؤسسة الأعلـم، للمطبوعات، چاپ دوم، 1390ق.
- ، **مختصر زوائد مسند البزار علی الكتب الستة و مسند أحمد**، تحقیق: صبری عبد الخالق أبوذر، بیروت: مؤسسة الكتب الثقافیة، چاپ اول، 1412ق.
- ابن حنبل، ابو عبدالله احمد بن محمد، **العلل ومعرفة الرجال**، تحقیق: وصی الله بن محب عباس، ریاض: دار الخانی، چاپ دوم، 1422ق.
- ، **مسند الامام أحمد بن حنبل**، تحقیق: شعیب الأرنؤوط - عادل مرشد، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، 1421ق.
18. ابن حنبل، احمد، **مسند احمد**، تحقیق: حمزه الزین، قاهره: دار الحدیث.
- ابن ابی خیثمة، ابوبکر، **التاریخ الكبير المعروف بتاریخ ابن أبی خیثمة**، السفر الثالث، تحقیق: صلاح بن فتحی هلال، القاهرة: الفاروق الحدیثة للطباعة والنشر، چاپ اول، 1427ق.
- ابن سعد، ابو عبدالله محمد بن سعد، **الطبقات الكبرى**، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، بیروت: دار الكتب العلمیة، چاپ اول، 1410ق.
- ، **طبقات الكبرى**، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه، 1374ق.
- ابن عساکر، علی بن حسن، **تاریخ مدینة دمشق**، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر، غرامة العمری، بیروت: دار الفكر، 1995م.
- ، **تاریخ دمشق**، تحقیق: عمرو بن غرامة العمروی، بی جا: دار الفكر للطباعة والنشر،

- والتوزیع، 1415ق.
24. ابن قدامة مقدسی، ابومحمد موفق الدین، *المغنی*، قاهره: مكتبة القاهرة، 1388ق. 24.
ابن کثیر دمشقی، *جامع المسانید والسنن*، تحقیق: د عبد الملك بن عبد الله الدهيشي
بیروت: دار خضر للطباعة والنشر والتوزیع، چاپ دوم، 1419ق.
الحوینی الأثری حجازی بن محمد بن شریف، *تنبيه الهاجد إلى ما وقع من النظر في كتب
الأماجد*، بی جا: المحجة، بی تا.
البانی، ابوعبدالرحمن ناصرالدین، *سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة*، ریاض: دار
المعارف، چاپ اول، 1412ق.
آلوسی، نعمان بن محمود، *الآيات البينات في عدم سماع الأموات على مذهب الحنفية
السادات*، بیروت: المكتب الاسلامی، تحقیق: محمد ناصرالدین البانی، بی تا.
29. بن باز، *مجموعه فتاوی*، الادارة العامة لطبع والترجمه، ریاض: چاپ دوم، 1411ق. 29.
جرجانی، ابو احمد ابن عدی، *الکامل فی ضعف الرجال*، تحقیق: عادل احمد عبد الموجود
علی محمد معوض، بیروت: الکتب العلمیة، چاپ اول، 1418ق.
حاکم نیشابوری، *المستدرک علی الصحیحین*، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دار
الکتب العلمیة، چاپ اول، 1411ق.
دمشقیه، عبد الرحمن، *استدلال الشيعة بالسنة النبوية في ميزان النقد العلمي*، قاهره: دار
الصفوه، چاپ اول، 1429ق.
33. *موسوعة اهل السنة في نقد اصول فرقه الاحباش و من وافقهم في اصولهم*، بی جا
مکتبه الشقری، الطبعة الاولى، 1418.
دویش، احمد بن عبدالرزاق، *فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والافتاء*، ریاض: رئاسة
إدارة البحوث العلمية والافتاء، الادارة العامة للطبع، چاپ اول، بی تا.
34. ذهبی، محمد بن احمد، *میزان الاعتدال فی نقد الرجال*، تحقیق: علی محمد البجاوی
بیروت: دار المعرفه للطباعة والنشر، چاپ اول، 1382ق.
35. *معجم الشيوخ الكبير*، تحقیق: دكتور محمد الحبيب الهيله، مکتبه الصديق، طائف: چاپ
اول، 1408ق.
36. *الكاشف في معرفه من له رواية في الكتب الستة*، تحقیق: محمد عوامه احمد محمد نهدي
الخطيب، جده: دار القبلة للثقافة الاسلامیة، مؤسسة علوم القرآن، چاپ اول، 1413ق.
38. رازی، ابن ابی حاتم، *الجرح والتعديل*، بیروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ اول، 1271ق. 38.
زرقانی مالکی، محمد بن عبدالباقي، *شرح الزرقاني على المواهب اللدنية بالمعجم
المحمديه*، بی جا: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، 1417ق.
39. سبکی، تقی الدین، *شفاء السقام في زيارة خير الأنام*، تحقیق: سيد محمدرضا حسيني
جلالی، بی جا: بی نا، چاپ چهارم، 1419ق.
40. سعدی، عبدالرحمن بن ناصر بن عبدالله، *تيسير الكريم الرحمن في تفسير كلام المنان*
تحقیق: عبد الرحمن بن معلا اللويحق، بیروت: مؤسسة الرسالة، 1420ق.
41. سمهودی، نور الدین ابوالحسن، *وفاء الوفا بأخبار دار المصطفى*، بیروت: دار الکتب العلمیة
چاپ اول، 1419ق.
42. سیوطی، جلال الدین، *شرح الصدور بشرح حال الموتى والقبور*، تحقیق: عبد المجيد طعمه
حلبی، لبنان: دار المعرفة، 1417ق.
43. *الفتح الكبير*، تحقیق: يوسف النبهاني، بیروت: دار الفكر، چاپ اول، 1423ق. 44.

45. **جمع الجوامع (الجامع الكبير)**، دار السعادة للطباعة، الازهر الشريف، 1426ق. شوکانی یمنی، محمد بن علی بن محمد بن عبدالله، **نیل الأوطار**، تحقیق: عصام الدیق الصباطی، مصر: دار الحديث، چاپ اول، 1413ق. صالح بن فوزان بن عبد الله الفوزان، **التوحيد**، عربستان: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والارشاد، چاپ چهارم، 1423ق.. صالحی شامی، محمد بن یوسف، **سبل الهدى والرشاد، فى سيرة خير العباد**، تحقیق: 48 تعليق: شیخ عادل احمد عبدالموجود، شیخ علی محمد معوض، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، 1414ق. طبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد، **المعجم الأوسط**، تحقیق: طارق بن عوض الله. 49 محمد، عبدالمحسن بن إبراهيم حسینی، قاهره: دار الحرمین، بی تا. طبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد، **المعجم الكبير**، تحقیق: حمدی بن عبد المجید السلفی، قاهره: مكتبة ابن تیمیة، چاپ دوم، بی تا. 51. طبری، محمد بن جریر، **تاریخ طبری**، مصر: دار المعارف، 1420ق. ابن هبة الله، عبدالحمید، **ترجمان حیات امام علی در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید** ترجمه: رضا رجب زاده، مشهد: انتشارات رستگار، 1379ش. عبدالرئوف مناوی، زین الدین محمد، **التيسير بشرح الجامع الصغير**، ریاض: مكتبة الامام الشافعی، چاپ دوم، 1408ق. 54. **فیض القدير شرح الجامع الصغير**، مصر: المكتبة التجارية الكبرى، چا اول، 1356ق. عبد الغفار بن محمد حمیده، **توضیح العبارة فی الرد علی صاحب کتاب (رفع المنارة فى أحاديث الزيارة)**، بی جا: بی نا، بی تا. عقیلی، ابوجعفر محمد بن عمر بن موسی، **الضعفاء الكبير**، تحقیق: عبد المعطی امیر قلجی، بیروت: دار المكتبة العلمیة، چاپ اول، 1404ق. علی زاده موسوی، سید مهدی، **سلفی گری و وهابیت؛ مبانی اعتقادی**، ج 2، قم: آوا 57 منجی، چاپ اول، 1391ش. متقی هندی، علی بن حسام، **کنز العمال**، تحقیق: بکری حیانی - صفوة السقا، بیروت 58 مؤسسه الرساله، چاپ پنجم، 1401ق. ابن حبان، محمد، **الثقات**، هند، حیدر آباد: دائرة المعارف العثمانیه، چاپ اول، 1393ق. 59. **المجروحین من المحدثین والضعفاء والمتروکین**، تحقیق: محمود ابراهیم زاید، حلب: 60 الوعي، چاپ اول، 1396ق. مدینی، ابوموسى، **خصائص مسند الامام أحمد**، بی جا: مكتبة التوبة، 1410ق. 61. مزى، یوسف بن عبد الرحمن، **تهذيب الكمال فى أسماء الرجال**، تحقیق: د. بشار عواد معروف، بیروت: مؤسسسه الرساله، چاپ اول، 1400ق. ممدوح، محمود سعید، **رفع المناره فى تخریج احادیث التوسل والزيارة**، بی جا: المكتبة الازهریه للتراث، 2008م. منقری، نصر ابن مزاحم، **وقعة صفین**، ترجمه: پرویز اتابکی، تصحیح: عبدالسلام محم 64 هارون، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، 1366ش. نووی، یحیی بن شرف، **المجموع شرح المذهب**، بی جا: دار الفكر، بی تا. 65. هاشمی، سعدی بن مهدی، **کتاب الضعفاء أبی زرعة رازی**، مدینه منوره: عمادة البحث العلمی بالجامعة الاسلامیة، 1402ق.

هیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر، **مجمع الزوائد ومنبع الفوائد**، تحقیق: حسام الدین
قدسی، قاهره: مكتبة القدسی، 1414ق.

پاورقی ها

- [1]. ابن سعد، *طبقات الكبرى*، ج1، ص236.
- [2]. ابن اثیر، *اسد الغابة فى معرفة الصحابة*، ج5، ص143؛ محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری*، ج2، ص86.
- [3]. نصر ابن مزاحم منقری، *وقعة صفین*، ص105.
- [4]. عبد الحمید ابن هبه الله، *ترجمان حیات امام علی در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید*، ج10، ص17.
- [5]. أحمد بن عبد الرزاق الدوبیش، *فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء*، ج4، ص148، فتاوى 3019.
- [6]. احمد بن حنبل، *مسند*، ج17، ص42، ح23476؛ حاکم نیشابوری، *مستدرک*، ج4، ص560، ح8571؛ أبو الحسن نور الدین علی بن أبی بکر بن سلیمان الهیثمی، *مجمع الزوائد*، ج4، ص2، ح5845 و، ج5، ص245، ح9252؛ أبو بکر أحمد بن أبی خیثمة، *تاریخ ابن أبی خیثمة*، ج2، ص76؛ ابن عساکر، *تاریخ دمشق*، ج57، ص249؛ أبو القاسم سلیمان بن احمد الطبرانی، *المعجم الكبير*، ج4، ص158، ح3999؛ همو، *المعجم الأوسط*، ج284 و ح9366.
- [7]. حاکم نیشابوری، *مستدرک (با تلخیص ذهبی)*، ج4، ص560، ح8571.
- [8]. جلال الدین سیوطی، *الجامع الصغير*، ج2، ص388.
- [9]. نور الدین أبو الحسن السمهودی، *وفاء الوفا*، ج4، ص184.
- [10]. همان، ج4، ص217.
- [11]. زین الدین محمد عبد الرؤوف المناوی، *التیسیر بشرح الجامع الصغير*، ج2، ص489.
- [12]. احمد بن حنبل، *مسند*، ج17، ص42، ح23476؛ حمزه الزین، ج17، ص42، ح23476.
- [13]. احمد بن حنبل، *مسند*، ج17، ص42، ح23476؛ حاکم نیشابوری، *مستدرک*، ج4، ص560، ح8571؛ أبو الحسن نور الدین علی بن أبی بکر بن سلیمان الهیثمی، *مجمع الزوائد*، ج4، ص2، ح5845 و، ج5، ص245، ح9252؛ نور الدین أبو الحسن السمهودی، *وفاء الوفا*، ج4، ص184 و، ج4، ص217؛ أبو بکر أحمد بن أبی خیثمة، *تاریخ ابن أبی خیثمة*، ج2، ص76؛ ابن عساکر، *تاریخ دمشق*، ج57، ص249؛ أبو القاسم سلیمان بن احمد طبرانی، *معجم الكبير*، ج4، ص158، ح3999؛ همو، *معجم الأوسط*، ج284، ح289، ج9366، ح11422؛ جلال الدین سیوطی، *الجامع الصغير*، ج2، ص388؛ همو، *الفتح الكبير*، ج3، ص300؛ ابن کثیر، *جامع المسانید والسنن*، ج9، ص51؛ علی بن حسام متقی هندی، *کنز العمال*، ج6، ص88؛ زین الدین محمد عبد الرؤوف المناوی، *التیسیر بشرح الجامع الصغير*، ج2، ص489؛ ابن حجر عسقلانی، *إتحاف المهرة*، ج4، ص358؛ عبد الغفار بن محمد حمیده، *رفع المنارة*، ص183؛ أبو إسحاق الحوینی الأثری حجازی بن محمد بن شریف، *تنبيه الهاجد*، ج1، ص83؛ محمد بن یوسف الصالحی الشامی، *سبل الهدی والرشاد*، ج12، ص398؛ تقی الدین سبکی، *شفاء السقام*، ص279 و... .
- [14]. أبو عبد الرحمن ناصر الدین ألبانی، *سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة*، ج1، ص552، ح373.
- [15]. عبد الرحمن دمشقیه، *الإستدلال بالسنة النبوية عند الشيعة فى ميزان النقد العلمی*، ص186؛ همو، *موسوعة اهل السنة فى نقد اصول فرقه الاحباش و من وافقهم فى اصولهم*، ج1، ص253.
- [16]. زین الدین محمد عبد الرؤوف مناوی، *فیض القدير شرح الجامع الصغير*، *شبهات و ردود*، ج2، ص331؛ *موسوعة الرد على الصوفية*، ج111، ص80.
- [17]. عبد الرحمن دمشقیه، *الإستدلال بالسنة النبوية عند الشيعة فى ميزان النقد العلمی*، ص186؛ أبو عبد الرحمن ناصر الدین ألبانی، *سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة*، ج1، ص552، ح373؛ زین الدین محمد عبد الرؤوف مناوی، *فیض القدير شرح الجامع الصغير*، ج6، ص386.

- [18]. عبد الرحمن دمشقیه، الإستدلال بالسنة النبوية عند الشيعة فى ميزان النقد العلمى، ص186.
- [19]. عبد الغفار بن محمد حميده، توضيح العبارة فى الرد على، صاحب كتاب (رفع المنارة فى أحاديث الزيارة)، ص81.
- [20]. ابن حجر عسقلانى، مختصر زوائد مسند البزار على الكتب الستة، ج1، ص59.
- [21]. ابن حجر عسقلانى، القول المسدد فى الذب عن مسند أحمد، ص3.
- [22]. ابن حجر عسقلانى، تعجيل المنفعة، ج1، ص240.
- [23]. جلال الدين سيوطى، جمع الجوامع، ج1، ص44.
- [24]. محمد بن على بن محمد بن عبد الله الشوكانى اليمنى، نيل الأوطار، ج1، ص26.
- [25]. ابن تيميه، منهاج السنة، ج7، ص52.
- [26]. همان، ج7، ص97.
- [27]. همان، ج7، ص223.
- [28]. أبو موسى المدينى، خصائص مسند، ص13 و 14؛ شمس الدين أبى الخير محمد بن محمد ابن الجزرى، المصعد الأحمد فى ختم مسند الامام أحمد، ص11.
- [29]. أبو موسى المدينى، خصائص مسند، ص14.
- [30]. همان، ص21.
- [31]. همان، ص21.
- [32]. ابى الخير محمد بن محمد ابن الجزرى، المصعد الاحمد، ص15.
- [33]. همان، ص24.
- [34]. محمد ابن اسماعيل بخارى، التاريخ الكبير، ج3، ص234، ترجمه شماره 791 و 792؛ سعدى بن مهدى الهاشمى، ضعفاء أبو زرعه رازى، ج2، ص545؛ أبو جعفر محمد بن عمر بن موسى العقيلى، الضعفاء الكبير، ج2، ص33؛ أبو محمد ابن أبى حاتم رازى، الجرح والتعديل، ج3، ص416، ترجمة 1901 و 1902؛ ابن حبان، المجروحين، ج1، ص290؛ ابن عدى، الكامل، ج1، ص552؛ يوسف بن عبد الرحمن مزى، تهذيب الكمال، ج8، ص403-405؛ ابن حجر عسقلانى، لسان الميزان، ج7، ص211.
- [35]. محمد ابن اسماعيل بخارى، التاريخ الكبير، ج3، ص234؛ أبو محمد ابن أبى حاتم رازى، الجرح والتعديل، ج3، ص416؛ يوسف بن عبد الرحمن مزى، تهذيب الكمال، ج8، ص403-405؛ ابن حجر عسقلانى، تقريب التهذيب، ج1، ص199.
- [36]. يوسف بن عبد الرحمن مزى، تهذيب الكمال فى أسماء الرجال، ج8، ص404؛ أبو محمد ابن أبى حاتم رازى، الجرح والتعديل، ج3، ص416؛ ابن حجر عسقلانى، لسان الميزان، ج7، ص211.
- [37]. حدثنا محمد بن الحسن النحاس، حدثنا حميد بن الربيع، حدثنا يوسف بن الغرق، حدثنا داوود بن أبى، صالح، عن نافع، عن ابن عمر، قال: قال رسول الله، صلى الله عليه وسلم إذا استقبلتك المرأة فلا تمر بينهما خذ يمنا أو يسرة؛ على بن حسام متقى هندی، كنز العمال، ج15، ص412، ج41625.
- [38]. أبو أحمد ابن عدى جرجانى، الكامل فى ضعفاء الرجال، ج3، ص553.
- [39]. ابن حجر عسقلانى، تقريب التهذيب، ج1، ص199.
- [40]. أبو عبد الرحمن ناصر الدين البانى، سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة، ج1، ص553.
- [41]. ابن تيميه، مجموع الفتاوى، ج18، ص26.
- [42]. ابن عساكر، تاريخ مدينة دمشق، ج57، ص249.
- [43]. أبو القاسم سليمان بن احمد الطبرانى، معجم الكبير، ج4، ص158، ج3999.
- [44]. نور الدين أبو الحسن السمهودى، وفاء الوفا، ج4، ص217.
- [45]. محمد بن يوسف الصالحى الشامى، سبل الهدى والرشاد، ج12، ص398.
- [46]. محمد عبد الرئوف المناوى، التيسير بشرح الجامع الصغير، ج2، ص489.
- [47]. ابن سعد، طبقات، ج5، ص461؛ محمد ابن اسماعيل بخارى، تاريخ الكبير، ج7، ص216.

- ترجمه 943؛ أبو محمد ابن أبی حاتم رازی، الجرح والتعديل، ج7، ص150، ترجمه 841؛ ابن حبان، الثقات، ج7، ص354؛ ابن عدی، الكامل، ج7، ص204؛ محمد بن أحمد ذهبی، میزان الاعتدال، ج3، ص404؛ ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج8، ص413-415.
- [48]. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج12، ص309؛ یوسف بن عبد الرحمن مزی، تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج34، ص472.
- [49]. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج8، ص413.
- [50]. همان، ج8، ص413.
- [51]. أبو أحمد ابن عدی جرجانی، الكامل فی ضعفاء الرجال، ج7، ص204-207.
- [52]. احمد بن حنبل، مسند، ج17، ص42، ح23476.
- [53]. نور الدین أبو الحسن السموهودی، وفاء الوفا، ج4، ص184.
- [54]. یوسف بن عبد الرحمن مزی، تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج24، ص116.
- [55]. ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، ج1، ص459.
- [56]. همان، ج8، ص415.
- [57]. ناصر الدین البانی، سلسلة الأحادیث الضعيفة والموضوعة، ج12، ص124.
- [58]. همان، ج9، ص307.
- [59]. همان، ج10، ص676.
- [60]. محمد بن احمد ذهبی، الکاشف فی معرفة من له رواية فی الكتب الستة، ج2، ص270؛ أبو محمد ابن أبی حاتم رازی، الجرح والتعديل، ج8، ص359.
- [61]. ابن حبان، الثقات، ج5، ص450.
- [62]. ابن حجر عسقلانی، التلخیص الحبير فی تخريج أحادیث الرافعی الكبير، ج2، ص307.
- [63]. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج8، ص91 و 174.
- [64]. تقی الدین سبکی، شفاء السقام، ص279.
- [65]. صالح بن فوزان، التوحيد، ص163.
- [66]. أحمد بن عبد الرزاق الدوبیش، فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، ج4، ص148، ف 3019.
- [67]. سیوطی به برخی از روایات و آثار استدلال کرده است؛ جلال الدین سیوطی، شرح الصدور بشرح حال الموتی والقبور، ج1، ص202.
- [68]. أحمد بن عبد الرزاق الدوبیش، فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، ج11، ص77، الفتوی رقم 9216 {اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، عضو: عبد الله بن قعود. عضو: عبد الله بن غديان. نائب رئيس اللجنة: عبد الرزاق عفيفي. الرئيس: عبد العزيز بن عبد الله بن باز}.
- [69]. سيد مهدي علي زاده موسوي، سلفی گری و وهابیت؛ مبانی اعتقادی، ج2، ص455.
- [70]. نعمان بن محمود أوسى، الآيات البينات فى عدم سماع الأموات، ص20-21.
- [71]. أحمد بن عبد الرزاق الدوبیش، فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، ج1، ص83، حاضران عبدالله بن قعود (عضو)، عبدالله بن غديان (عضو)، عبدالرزاق عفيفي (نائب رئيس لجنة)، عبدالعزیز بن عبدالله بن باز (رئيس).
- [72]. عبد الرحمن بن ناصر بن عبد الله سعدی، تيسير الكريم الرحمن فى تفسير كلام المنان، ص686.
- [73]. أبابطين، تأسيس التقديس فى كشف تلبیس داوود جرجيس، ص90.
- [74]. ابن تيميه، زيارة القبور، ص18.
- [75]. بن باز، مجموعه فتاوى، ج2، ص388.
- [76]. همان.
- [77]. احمد بن حنبل، مسند، ج38، ص558.
- [78]. عبد الرحمن دمشقيه، الإستدلال بالسنة النبوية عند الشيعة فى ميزان النقد العلمى، ص187.

- [79]. أبو عبد الرحمن ناصر الدين ألبانى، سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة، ج1، ص552،
ج373.
- [80]. عبدالحسين امينى، الغدير، ج5، ص218.
- [81]. همان.
- [82]. ابن قدامه، مغنى، ج3، ص479.
- [83]. يحيى بن شرف نووى، المجموع شرح المذهب، ج5، ص311.
- [84]. همان، ج8، ص275.
- [85]. نور الدين أبو الحسن السمهودى، وفاء الوفا، ج4، ص217؛ أحمد ابن حنبل، العلل و معرفة
الرجال، ج2، ص492.
- [86]. أبو عبد الله محمد بن عبد الباقي زرقانى مالكى، شرح الزرقانى على المواهب اللدنية
بالمناجى المحمدية، ج12، ص215.
- [87]. عبدالحسين امينى، الغدير، ج5، ص154.
- [88]. ابن حجر عسقلانى، فتح البارى، ج3، ص475.
- [89]. شمس الدين أبو عبد الله ذهبى، معجم الشيوخ الكبير، ج1، ص73.